

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و یکم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۳ (پیاپی ۴۱)
(ویژه‌نامه حقوق)

رابطه دین و سیاست در نامه اول لاک درباره تسامح

دکتر حاتم قادری**

علی گلشنی*

دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

این مقاله، بررسی رابطه دین و سیاست، در اندیشه جان لاک را دنبال می‌کند و مطرح‌ترین اثر او، در این زمینه، یعنی نامه‌ای در باب تسامح، موضوع را پی‌جویی خواهد کرد. ابتدا استدلال‌های هشت‌گانه وی در این نامه بررسی شده است. سپس درباره رابطه تسامح با ایده تفکیک کلیسا و حکومت بحث شده است. لاک سه استدلال به نفع ایده تفکیک مطرح می‌کند: ۱. تأثیر منفی حکومت‌ها بر کلیسا؛ ۲. عوارض اجتماعی پیوند کلیسا با قدرت مدنی؛ ۳. رهنمود مسیح. در پایان نتیجه‌گیری شده است که لاک به تفکیک کامل دین از حکومت معتقد نبود اما دین مورد نظر لاک بسیار نحیف است و پایه فردی دارد.

واژه‌های کلیدی: ۱. لاک ۲. دین ۳. سیاست ۴. کلیسا ۵. حکومت ۶. تسامح

۱. مقدمه

اصطلاح «جدایی کلیسا و دولت»^۱ در میان لیبرال‌های معاصر، جایگاه ویژه‌ای دارد و در بر دارنده معانی متعددی است.^۲ یک معنی، ناظر به «بی‌طرفی»^۳ دولت (حکومت) در قبال ادیان و نحله‌های مختلفی است که داعیه خیر افراد را دارند؛ هر فردی آزاد است تا به طور شخصی، به دنبال تحصیل خیر^۴ و حکومت موظف است که در پی تأمین حقوق افراد باشد. معنای دیگر این اصطلاح آن است که کلیساهای مختلف، به طور خاص، و سایر ادیان، به طور عام، نباید در حکومت دخالت کنند و از عنصر حکومت، برای تبلیغ دینی در میان افراد جامعه استفاده کنند. یکی دیگر از معانی این اصطلاح، آن است که دین و سیاست، دو امر جدا از هم هستند و باید چنین باشند. دین متعلق به حوزه خصوصی است؛ در حالی که سیاست و حکومت، اموری هستند که در حوزه عمومی قرار می‌گیرند.^۵ دین نباید در حوزه عمومی معیار تصمیم‌گیری‌ها باشد و دین‌داران، نباید در خصوص تصمیم‌گیری در حوزه عمومی، به مبانی دینی استناد کنند و یا به تعبیر یکی از لیبرال‌های معاصر، اگر هم استناد می‌کنند، باید در کنار آن استدلال‌های عقلی قابل قبول، برای غیرمعتقدان به آن مبانی را نیز ارائه کنند (رالز، ۲۰۰۶: ۱۹۹).

در سنت تفکر لیبرال مباحث یاد شده، کم و بیش متداول است. به طوری که جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) به عنوان سر سلسله متفکران لیبرال دارای صورت‌بندی‌های یاد شده است. لاک، در نامه‌ای در باب تسامح^۶، از «جدایی کلیسا و حکومت» صحبت کرده است؛ لیکن بر خلاف لیبرال‌های معاصر، به تفکیک مطلق دین و سیاست معتقد نیست. لاک به

* دانشجوی دوره دکتری حقوق و علوم سیاسی

** استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی

پیوند مبنایی پاره‌ای از اعتقادات دینی با حوزه مدنی اذعان داشت تا جایی که پژوهشگری لیبرالیزم لاک را، « لیبرالیزم خدا محور »^۷ می‌نامد (دی وورترز، ۱۳۵: ۱۹۹۴) و محقق دیگری به نام دیوید مک کبی (۱۹۹۷) تأکید می‌کند که « جدایی » مورد نظر لاک مطلق و کامل نیست.

اما این برداشت، از نسبت دین و سیاست (یا امور مدنی) در نزد لاک، در حالی است که در نامه‌ای در باب تسامح، آشکارا از تفکیک دین (نه فقط کلیسا، که مفهوم خاصی است) و حکومت صحبت کرده است:

من، ضرورت تمایز دقیق بین وظایف حکومت مدنی و دین و تعیین مرزهای عادلانه مستقر بین آن دو را ما فوق هر چیز دیگر قلمداد می‌کنم. اگر این [تمایز] صورت نگیرد، پایانی برای مجادلات دائمی بین کسانی که نگران سعادت ارواح انسان‌ها هستند یا حداقل چنین وانمود می‌کنند از یک سو، و آن‌هایی که نگران حفظ مشترک‌المنافع^۸ هستند، از سوی دیگر، وجود نخواهد داشت (لاک، ۱۷: [۱۶۸۹] ۱۹۹۱؛ ترجمه فارسی، ۵۶).

پرسش این است که « چرا نباید این شمولیت در لفظ را به تفکیک مطلق^۹ تعبیر کنیم؟ »

فرضیه ما این است که لاک، در نامه‌ای در باب تسامح، مباحثش را در دو مرحله مطرح می‌کند. در مرحله اول، او به دنبال پاسخگویی به مسأله‌ای است که آشکارا، آن را بیان می‌کند - تسامح، نسبت به مسیحیان. در این مرحله او واژه‌های « دین »، « مسیحیت » و « کلیسا » را هم ردیف به جای یکدیگر به کار می‌برد؛ به طوری که در عمل مفهوم عام دین را، به مفهوم خاص کلیسا کاهش می‌دهد و ادعای خود، در خصوص تفکیک را، محدود به تفکیک نهادی^{۱۰} (نه تفکیک بنیادی) می‌کند. در مرحله دوم، او، بدون این که تصریح کند، به مسأله تسامح متقابل همه اتباع دولت، صرف‌نظر از مذهبشان، می‌پردازد. در این جا، او در مقام نظر، از برتری مسیحیت نسبت به سایر ادیان صرف‌نظر می‌کند؛ هر چند که به جوهر مذاهب متعارف، یعنی اصل خدا باوری، پایبند می‌ماند و در نتیجه، تفکیک مطلق تحقق نمی‌یابد.

بدین ترتیب، نتیجه مقاله دیوید مک کبی، مورد تأیید قرار می‌گیرد. لیکن باید توجه داشت که تفاوت رویکرد ما با رویکرد مک کبی، در آن است که بر خلاف او که به کلیت آثار و مکاتبات لاک استناد می‌کند؛ ما خود را، به نامه اول^{۱۱} لاک محدود می‌کنیم. به بیان دیگر، اگر عبارت منقول مورد نظر، در نامه اول مطرح شده است و این اثر لاک است که در طول سه قرن گذشته منشأ برداشت‌هایی در خصوص رابطه دین و سیاست بوده است؛ ما می‌خواهیم ببینیم که آیا تنها با تکیه بر همین اثر، می‌توان، به این نتیجه رسید که جدایی مورد نظر لاک، یک جدایی مطلق نیست؟

برای آشکار سازی فرضیه خود، ابتدا بر رئوس استدلال‌های رساله نامه‌ای در باب تسامح (که از این به بعد با عنوان نامه از آن یاد می‌کنیم) مروری خواهیم داشت؛ چرا که لاک، این اثر را برای دفاع از نظریه تسامح نوشته است و باید به این نکته توجه داشت که دفاع از تسامح، برابر با جدایی دین و سیاست، یا کلیسا و دولت نیست. در حقیقت، نظریه جدایی کلیسا از دولت، در نزد لاک، تبلوری از تسامح مورد نظر اوست (چن، ۱۷۲: ۱۹۹۸). پس از مرور استدلال‌های لاک، نحوه پیوند آن‌ها با نظریه تفکیک کلیسا و دولت آشکار می‌شود. پس از روشن شدن جایگاه بحث، به بررسی ساختار نامه می‌پردازیم تا مقصود لاک، در استفاده از اصطلاح تفکیک دین و حکومت مدنی را روشن سازیم.

یاد کرد یک نکته مهم در زمینه ترجمه اصطلاح Toleration ضروری است. این اصطلاح، زمانی به معنای مدارا با دیدگاه‌ها و رفتارهایی بود که غلط پنداشته می‌شد. در مرحله بعد، به این معنی به کار می‌رفت که می‌توان، به عقاید خاصی باور داشت و در عین حال، آراء مختلف را نیز روا دانست (سادا - ژاندرون، مقدمه: ۱۳۷۸) بدین ترتیب، این اصطلاح در فرهنگ غربی، سیری از مدارا به روا دانستن را طی کرده است و بر این اساس، هیچ یک از دو واژه مدارا و روا دانستن و نیز معادل‌های دیگری، مانند بردباری در بردارنده معنای همه سویه این اصطلاح نیست. واژه دیگری که در برابر این اصطلاح، به کار می‌رود، تساهل است؛ ولی از نظر ما، معلوم نیست که به چه دلیل مدارا و یا روا دانستن را، می‌توان معادل تساهل (به مفهوم آسان گرفتن) دانست. واژه‌های برگزیده ما، برای این اصطلاح، « سماحت » و

«تسامح» است^{۱۲}؛ یعنی می‌توان با عقیده‌ای مخالف بود و از سر سماحت، با آن مدارا کرد و می‌توان از روی سماحت آن را روا دانست. بدین ترتیب، واژه‌های سماحت و تسامح، شایستگی لازم را، برای بیان سیر تحول معنایی اصطلاح toleration داراست.

۲. استدلال‌های لاک به نفع تسامح

موضوع رساله نامه، ارائه دیدگاه لاک در خصوص تسامح بین شاخه‌های مسیحی است. لاک در این اثر، در مجموع، هشت استدلال برای دفاع از نظریه تسامح، مطرح می‌کند و البته بعضی از این استدلال‌های کلان، خود، به روایات خرد تقسیم می‌شود. این هشت استدلال کلان، عبارتست از:

۱. کلامی - مسیحی؛ ۲. تحلیل اجتماعی؛ ۳. رویکرد مبتنی بر سود و زیان؛ ۴. رابطه زور و باور؛ ۵. دولت‌ها و استقرار مذهب حقیقی؛ ۶. رضایت پیروان دولت؛ ۷. تکافؤ نامتسامحین؛ و ۸. قاعده عام.

با توجه به آثار دیگر^{۱۳} لاک، استدلال‌های او در زمینه لزوم اعمال تسامح، منحصر به موارد یاد شده نیست؛ لیکن در نامه، او به این موارد بسنده می‌کند. اینک، مروری بر این استدلال‌ها خواهیم داشت؛ اما یادآوری این نکته ضروری است که لاک گاهی استدلال‌هایی را به گونه‌های مختلف، با یکدیگر ترکیب می‌کند و پی در پی بیان می‌کند.

۲.۱. کلامی - مسیحی

این استدلال، در نامه، به چهار صورت مطرح شده است:

الف. مسیحیت، تنها، انواع غیرتحکمی تبلیغ برای دین و فراخوانی به آن را، مجاز می‌داند و عمل شکنجه رفتاری غیرمسیحی است (مک کبی، ۲۳۶: ۱۹۹۷).

من در هیچ یک از بخش‌های عهد جدید، ندیده‌ام که کلیسای مسیح، می‌باید دیگران را آزار و شکنجه دهد و به زور آتش و شمشیر، آنان را وادار نماید تا ایمان و اعتقاد او را بپذیرند (لاک، [۶۵] ۲۲: ۱۹۹۱).

و نیز:

[در جامعه مذهبی]، در هیچ حال و وضع، توسل به زور درست نیست، زیرا بهره‌گیری از زور، یکسره به فرمانروای مدنی متعلق است (لاک، [۶۶] ۲۲: ۱۹۹۱).

ب. هر فردی مسؤول رستگاری خویش است و خدا، چنین مسؤولیتی را، در اختیار دیگری قرار نداده است و به همین طریق، نشانه‌ای در دست نیست که خدا نگهداری از روح را، بر عهده حاکم مدنی گذارده باشد. (ولفسون، ۲۱۶: ۱۹۹۷). یعنی چون خدا که انسان‌ها را، برابر و آزاد آفریده است، اگر اجازه ندهد، کسی نمی‌تواند، در برخورد با دیگران، از زور استفاده کند (تاکنس، ۳۷۱: ۲۰۰۰).

مراقبت از ارواح انسان‌ها، به هیچ حاکم مدنی واگذار نشده است؛ چه رسد به این که به دیگران اعطا شده باشد. [مراقبت از ارواح انسان‌ها به حاکم مدنی] واگذار نشده است، برای این که به نظر نمی‌رسد، خداوند هرگز چنین قدرتی را به کسی داده باشد تا بر دیگری تسلط یابد و او را مجبور به پذیرش دین خود نماید. چنین قدرتی با رضایت مردم نیز نمی‌تواند، به حاکم مدنی واگذار شود؛ چرا که هیچ انسانی، نمی‌تواند، به اندازه‌ای، نسبت به مراقبت از رستگاری خود، بی‌اعتنا باشد که آن را، کورکورانه، به اختیار دیگری، پادشاه یا تبعه، واگذارد تا برای او تجویز کند که باید، چه ایمان یا عبادتی را بپذیرد. هیچ انسانی، حتی اگر هم بخواهد، نمی‌تواند ایمان خود را تابع اوامر دیگری کند (لاک، [۵۸-۵۷] ۱۸: ۱۹۹۱).

و نیز:

حق قانونی همه انسان‌ها است که مراقب رستگاری ارواح خویش باشند (لاک، [۸۷]: ۳۳ (۱۹۹۱).

ج. رستگاری مقتضی وجود باور خالص است و استفاده از زور، در مسائل مذهبی، غیرموجه و در نتیجه غیرعقلانی است (چن، ۱۶۹: ۱۹۹۸).

ایمان بدون باور ایمان نیست (لاک، [۵۸]: ۱۸ (۱۹۹۱).

و نیز:

هر عملی که برای عبادت خدا انجام شود، تنها تا جایی پذیرفتنی است که انجام دهندگان آن، باور داشته باشند که مقبول اوست - هر عملی متکی به ایمان نباشد، در سرشت خویش نه خوب است و نه مقبول خدا است. بنابراین، تحمیل اموری که ناهم‌خوان با عقیده مردم است، بر آنان، از هر دسته‌ای که باشند، عملاً به این معنا است که به آن‌ها فرمان داده شود تا از [فرامین] خدا خودداری کنند و با توجه به این که غایت هر دینی جلب رضایت خدا است و آزادی نیاز چنین غایتی است، بنابراین، چنین اعمالی بیش از حد تصور بیهوده به نظر می‌رسد. (لاک، [۸۷]: ۳۳ (۱۹۹۱).

د. نمی‌توان انسان‌ها را به زور مجبور به سعادت‌مند شدن کرد:

نمی‌توان آدمیان را مجبور کرد که چه بخواهند و چه نخواهند، سعادت‌مند گردند؛ و بنابراین، بعد از همه این‌ها باید، مردم را به وجدان‌هایشان واگذار کرد (لاک، [۸۶]: ۳۲ (۱۹۹۱).

۲.۲. تحلیل اجتماعی

بر مبنای این استدلال، کسانی که در زمینه مسائل دینی از خود تسامح بروز نمی‌دهند، دارای پیشینه منفی و ریاکاری هستند (مک کبی، ۲۳۶: ۱۹۹۷).

اگر همه این اعمال [که شکنجه‌گران انجام می‌دهند] تنها به دلیل مسیحی کردن انسان‌ها و تدارک رستگاری آنان انجام می‌شود؛ پس چرا این افراد، خود، تن به بدکاری، فریب، کینه توزی و شرارت‌های این‌چنینی می‌دهند به طوری که بر اساس [نامه پطرس به رومیان، بخش اول] چنین افرادی، آشکارا، فساد کفرآمیز را گسترش می‌دهند و این فساد، آن قدر زیاد شده است که مردم خود آنان را نیز در بر گرفته است (لاک، [۵۱]: ۱۵ (۱۹۹۱).

و نیز:

بگذارید، آن‌هایی که بی‌عدالتی را، اگر نه به گناهانشان، بلکه به درستی، به غرورشان افزوده‌اند [و] عجولانه و متکبرانه با پیروان [کلیساهای دیگر] که در برابر آنها پاسخگو نیستند، بد رفتاری می‌کنند، ببینند که چقدر فجیعانه گناه می‌کنند (لاک، [۷۰]: ۲۴ (۱۹۹۱).

۲.۳. رویکرد مبتنی بر سود و زیان

این استدلال به دو صورت مطرح شده است:

الف. هزینه اجبار: هزینه تلاش برای تحمیل یگانگی دینی، بیشتر از هزینه تسامح نسبت به گوناگونی دینی است (مک کبی، ۲۳۶: ۱۹۹۷). اختلاف اجتناب‌ناپذیر، در زمینه عقاید دینی نیست که جنگ برانگیز است؛ بلکه خودداری از اعمال تسامح است که چنین است:

به درستی که گوناگونی در عقاید اجتناب‌ناپذیر موجب جنگ نیست، بلکه خودداری از اعمال تسامح نسبت به آنان که عقاید متفاوت دارند، تمام تکاپوها و جنگ‌ها را، با توجیه مذهب، در جهان

مسیحیت ایجاد کرده است (لاک، [۱۲۴]: ۵۲، ۱۹۹۱).

ب. بی‌ضرر بودن باورهای دینی (چن، ۱۶۸: ۱۹۹۸). از آنجایی که باورهای دینی، رویکرد به آخرت دارد، نمی‌تواند تأثیری بر خیر مدنی افراد بگذارد، پس باید زیر چتر تسامح باشد:
اگر انسانی از راه راست گمراه شود، این بدبختی دامنگیر خود اوست و به شما آسیبی نمی‌رساند، پس نباید او را، در امور مربوط به زندگی این جهان، مجازات کنید (لاک، [۶۸]: ۲۳، ۱۹۹۱).

۲.۴. رابطه زور و باور

برابر این استدلال (مک کبی، ۲۳۷: ۱۹۹۷؛ ولفسون، ۲۱۶: ۱۹۹۷) ابزارهای دولتی در حوزه دین، بی‌اثر هستند؛ چون زور، نمی‌تواند، باورمندی را مجبور به پذیرش چیزی کند؛ پس شکنجه در حوزه دینی غیرعقلانی است؛ مراقبت از ارواح انسان‌ها، ربطی به فرمانروای مدنی ندارد؛ زیرا که قدرت او تنها، ظاهری است؛ اما دین بر حق و سعادت‌بخش، عبارت است از ترغیب درونی ذهن که بدون آن، هیچ عملی مورد پذیرش خدا نیست. طبیعت درک و فهم آدمی، چنان است که با قدرت ظاهری، نمی‌توان او را مجبور کرد به چیزی اعتقاد پیدا کند. مصادره اموال، زندان، شکنجه و هیچ عملی از آن قبیل، نمی‌تواند، چنان تأثیری در تغییر اعتقاد باطنی انسان‌ها، که خود به آن نائل آمده‌اند، داشته باشد (لاک، [۵۸]: ۱۸، ۱۹۹۱).

و نیز:

عقاید نظری و اصول ایمان را، آن گونه که نامیده می‌شوند و انتظار می‌رود که تنها باور شوند، نمی‌توان، با قانون کشور، بر کلیسایی تحمیل کرد؛ زیرا بیهوده است که قانون به کارهایی فرمان دهد که در توان انسان‌ها برای اجرا نباشد و باور این که این یا آن [عقیده] صادق است، تابع اراده ما نیست (لاک، [۱۰۳]: ۴۱، ۱۹۹۱).

مرزبندی این استدلال با استدلال «ج ۱ و ۲» در نوع تأکید آن است. آنجا، تأکید بر خلوص باور بود؛ در حالی که اینجا نقش زور در شکل دادن به باور مطرح است.

۲.۵. دولت‌ها و استقرار مذهب حقیقی

بر اساس این استدلال، پشتوانه‌ای وجود ندارد که حکومت بتواند، مذهب حقیقی را، پا بر جا و رسمی کند؛ زیرا حکمرانی، حاکم را واجد توانایی شناخت مذهب حقیقی نمی‌کند. این امر، مبتنی بر این نکته است که حاکم، به اندازه هر فرد دیگری خطاپذیر است و زمانی که حکام مختلف بر سر دین حقیقی اختلاف نظر دارند، امیدی نیست که با توسل به آنان بتوان به درک دین حقیقی نائل شد (ولفسون، ۲۱۶: ۱۹۹۷).

به درستی، شاهزادگان، از نظر قدرت، برتر از دیگران یا به جهان می‌گذارند؛ ولی به لحاظ طبیعت با دیگران برابرند. نه حق حکمرانی و نه هنر آن، الزاماً با خود دانش قطعی نسبت به چیزهای دیگر را همراه دارد و کمتر از هر چیز دیگر [دانش قطعی] نسبت به دین حقیقی را. زیرا اگر چنان بود، [یعنی اگر حق و هنر حکمرانی موجب دانش قطعی نسبت به دین حقیقی می‌شد] چگونه شده است که پادشاهان زمین چنان اختلافات وسیعی را با یکدیگر داشته باشند، آن گونه که در امور مذهبی دارند. (لاک، [۸۰]: ۳۰، ۱۹۹۱).

و نیز:

چنین نیست که تنها، راه باریکی که به بهشت رهنمون می‌شود، برای حاکم، بهتر از اشخاص عادی شناخته شده باشد؛ پس، من نمی‌توانم، از سر اطمینان، او را به عنوان راهنمای خود انتخاب

کنم؛ او نیز شاید به اندازه من، در راه رسیدن به بهشت، جاهل باشد و به درستی که در مورد رستگاری من، کمتر از خود من، نگران است. (لاک، [۸۲]: ۳۰، ۱۹۹۱).

۲.۶. رضایت اتباع دولت

برابر این استدلال که صورت جامع‌تری از آن، در نامه سوم لاک، درباره تسامح آمده است، مردم هیچ‌گاه حق آزادی فکر و باور را به حکومت واگذار نکرده‌اند (چن، ۱۷۶: ۱۹۹۸).

داوری شخصی فرمانروا... به او حق جدیدی برای تحمیل قوانین بر پیروانش نمی‌دهد؛ زیرا چنین حقی، نه در قانون اساسی حکومت، به او اعطا شده بود و نه هیچ‌گاه در اختیار مردم بود که [چنین حقی را] به او واگذارند. (لاک، [۱۰۹]: ۴۵-۴۴، ۱۹۹۱).

۲.۷. تکافو نامتسامحین

این استدلال (سادا-ژاندرون، ۳۱: ۱۳۷۸). را این طور می‌توان بیان کرد که چنانچه هر کلیسایی بخواهد نسبت به دیگران عدم تسامح را اعمال کند، این امر، بدین معنی است که این کلیسا، خود را بر حق و دیگران را منحرف می‌داند و حال آن که چنین چیزی درست نیست؛ چون هر کلیسایی خودش را بر حق می‌داند و نتیجه، یک جنگ ویران‌گر و همه‌جانبه است.

هر کلیسایی از نظر خود راست اندیش است [و] از نظر دیگران، خطاکار یا مرتد. هر کلیسایی آنچه را که به آن معتقد است، بر حق می‌داند و مخالفت با آن را، باطل اعلام می‌دارد. بنابراین، در مجادلاتی که بین دو کلیسا، در باب حقانیت اعتقاداتشان و خلوص عبادتشان در می‌گیرد، هر یک از دو طرف، به یک اندازه خود را شایسته می‌داند. (لاک، [۷۰]: ۲۴، ۱۹۹۱).

۲.۸. قاعده عام

برابر این استدلال^{۱۴}، ما باید بر وفق قاعده‌ای عمل کنیم که عمل دیگران، بر وفق آن قاعده را نیز بپذیریم؛ در غیر این صورت، قاعده مورد نظر، قابل قبول نیست. برای نمونه، اگر قاعده مورد نظر ما، در زمینه دین حقیقی، عدم تسامح باشد، معنی‌اش این است که ما می‌پذیریم، برای گسترش دین حقیقی، می‌توان، به عدم تسامح متوسل شد و این در مورد همه مخاطبان قاعده یاد شده، نیز صدق می‌کند.

حال اگر در کشوری، حاکمی که متحد کلیسای دارای اکثریت است و آن را بر حق می‌داند، علیه مذهب ما (که در اقلیت است و ما آن را مذهب حقیقی می‌دانیم) عدم تسامح را، اعمال کند، آیا آن را می‌پذیریم؟ لاک می‌گوید:

هر کس که معتقد باشد، آیین بت پرستی، باید از هر جا، و به کمک قانون، مجازات، آتش و شمشیر ریشه کن شود، می‌توان این ماجرا را، در مورد خودش به کار برد؛ زیرا دلیل امر یکی است؛ چه در آمریکا باشد و چه در اروپا. (لاک، [۹۷]: ۳۸، ۱۹۹۱).

و نیز:

برای سرکوب فرقه کافر، چه قدرتی می‌توان به حاکم مدنی داد که این قدرت، در زمان و مکان دیگر، برای نابودی فرقه‌ای بر حق به کار نرود؟ (لاک، [۹۵]: ۳۷، ۱۹۹۱).

بنابراین، قاعده صحیح، اعمال تسامح است که به عنوان قاعده‌ای عام، برای همه مخاطبان آن قابل پذیرش است.

۳. پیوند تسامح با نظریه جدایی کلیسا و حکومت

با نظری به سرخط استدلال‌های هشت‌گانه یاد شده می‌توان، دلیل گذر لاک از مسأله تسامح به مسأله تفکیک را، دریافت؛ هر چند که خود او این مطلب را، به روشنی توضیح نمی‌دهد.

چنانچه به فهرست استدلال‌ها توجه کنیم، در می‌یابیم که در مورد استدلال اول و دوم، صحبتی از حکومت نمی‌شود، لیکن ارتباط رهبران کلیسا با حکومت‌های وقت اروپایی، به گونه‌ای بوده است که دخالت حکومت را، برای عدم تسامح و اعمال زور اجتناب ناپذیر می‌ساخت و این، ما را به استدلال سوم، می‌رساند که صحبت از تحمیل یگانگی دینی است و نقش حکومت‌ها در آن عادی است. اندیشه یگانگی دینی از سوی بعضی از اندیشمندان وقت اروپایی، مورد توجه بود؛ زیرا در ارتباط مستقیم با وحدت دولت تلقی می‌شد.

در مورد استدلال‌های چهارم تا ششم، دخالت حکومت و استفاده از ابزار زور، به روشنی مطرح شده است و این به پیشینه تاریخی موضوع رویکرد دارد. به نظر می‌رسد که می‌توان، استدلال هفتم را، بدون دخالت دادن حکومت، مطرح کرد؛ هر چند که سرانجام از آن جدا نیست. در استدلال هشتم، به تناسب بحث، بار دیگر، موضوع دخالت دادن حکومت مورد توجه واقع شده است.

بدین ترتیب، روشن می‌شود که منطق بحث لاک چنین سرشتی داشت که او، دامنه تحلیل را، به موضوع پیوند کلیسا و حکومت بکشاند.

۴. استدلال به نفع نظریه جدایی

لاک، در نامه، سرجمع، سه استدلال به نفع نظریه جدایی مطرح می‌کند:

۴.۱. تأثیر منفی حکومتها بر کلیسا

در این جا لاک، به روشن سازی مشکلاتی می‌پردازد که پیوند حکومت با کلیسا، به بار می‌آورد. او می‌گوید: حقیقت این است که باید اذعان کنیم، کلیسا (به معنی مجمعی از روحانیان قانونگذار) پیوسته، مستعد تأثیرپذیری از دربار بوده است تا دربار، از کلیسا... در دوران حکمرانی هنری هشتم، ادوارد ششم، مری و الیزابت، چه آسان و بدون مشکل، روحانیان فتوهای، اصول ایمان و شکل عبادتشان، [در یک کلام] همه چیز، را برابر میل آن پادشاهان و ملکه‌ها تغییر دادند. (لاک، [۸۴] ۳۱: ۱۹۹۱).

از نظر لاک، این تعلق پادشاه به کلیسای خاص، ضررهایی برای کلیساهای دیگر داشته است:

پادشاهان به ندرت به آراء کشیشانی که طرفدار ایمان و شیوه عبادت آنها نیستند، اعتنا

می‌کنند. (لاک، [۸۴] ۳۲: ۱۹۹۱).

۴.۲. عوارض اجتماعی پیوند کلیسا با قدرت مدنی

لاک معتقد است که پیوند کلیسا و حکومت، به ابزاری برای زبان رسانی به جان و دارایی پیروان دولت تبدیل می‌شود و زیاده‌خواهان، خود را، در پوشش حمایت از دین پنهان می‌کنند:

سرانجام، مشخص می‌شود که اگر تعصب نسبت به کلیسا، با میل به سلطه، عجین شود، چه نتیجه‌ای می‌تواند تولید کند و چه راحت، بهانه دین و مراقبت از ارواح، به عنوان نقابی برای آزمندی، غارت و جاه طلبی به کار می‌رود. (لاک، [۹۷] ۳۸: ۱۹۹۱).

۴.۳. رهنمود مسیح

یکی دیگر از دلایلی که لاک برای لزوم تفکیک مطرح می‌کند، استنباط او از سیره عیسی (ع) است: به درستی [عیسی] به انسان‌ها آموخته است که چگونه از طریق ایمان و اعمال صالح، می‌توانند، به حیات جاودانی دست یابند، ولی او هیچ مشترک‌المنافعی تشکیل نداد. او به پیروانش شکل خاص و جدیدی از حکومت تجویز نکرد و شمشیر در دست هیچ حاکمی قرار نداد و اجازه نداد که از شمشیر در وادار کردن انسان‌ها به رها کردن دین قبلی‌شان و پذیرفتن دین او استفاده شود. (لاک، [۱۰۰] ۴۰: ۱۹۹۱).

با وجود این که در این استدلال‌ها، به جدایی کلیسا و حکومت (نه دین و حکومت) تصریح شده است، به لحاظ وجود عبارات کلی در نامه که ذکر یکی از آن‌ها، در مقدمه آمد، لازم است، برای روشن شدن موضوع به ساختارنامه و تحلیل آن بپردازیم.

۵. ساختار نامه

لاک از یک پرسش در زمینه تسامح متقابل مسیحیان، نسبت به مسائل مورد اختلاف در مذهبشان شروع می‌کند و در پاسخی کوتاه تسامح را، نشانه کلیسای برحق قلمداد می‌کند. وی برای تبیین پاسخ خود، به تحلیل وضعیت زندگی واقعی کسانی که بر دیگران اعمال فشار می‌کنند، می‌پردازد و آنان را فاسد قلمداد می‌کند و می‌گوید:

در واقع، برای کسی که نسبت به رستگاری خود بی‌مبالات است، بسیار دشوار است، بپذیرم، که نگران رستگاری من است. (لاک، [۵۰]: ۱۴، ۱۹۹۱).

تا این جا، بحث لاک، یک تحلیل درون دینی است و پرسش و پاسخ، در چارچوب مسیحیت است؛ اما لاک از این بحث، به بیان یک قاعده کلی جهش می‌کند:

من، ضرورت تمایز دقیق بین حکومت مدنی و دین و تعیین مرزهای عادلانه مستقر بین آن دو را، بالاتر هر چیز دیگر قلمداد می‌کنم. (لاک، [۵۶]: ۱۷، ۱۹۹۱).

او بی‌درنگ، به پیامد رعایت نشدن این قاعده، در روابط کلیسا و حکومت می‌پردازد:

اگر این [تمایز] صورت نگیرد، پایانی برای مجادلات دائمی بین کسانی که نگران سعادت ارواح انسان‌ها هستند یا دست کم، چنین وانمود می‌کنند از یک سو، و آنهایی که نگران حفظ مشترک‌المنافع هستند، از سوی دیگر، وجود نخواهد داشت (همان).

لاک برای توجیه اقدام خود، در جهش از یک بحث موردی در چارچوب مسیحیت، به یک قاعده کلی، در زمینه رابطه دین و حکومت، بحث خاصی نمی‌کند و در واقع، متکی به شناخت مخاطب نامه از وضعیت و چارچوب زمانه است. لاک قبل از بیان قاعده کلی مورد نظر خود، عبارتی را به کار می‌برد که در واقع، وظیفه توجیه جهش را، به عهده دارد؛ ولی فهم این عبارت نیز متکی به مخاطب است:

به هر حال، هیچ دسته‌ای حق ندارد روحیه ستمگری و بیداد غیرمسیحی خود را، با تظاهر به حفظ مصلحت عمومی و یا تظاهر به مراقبت از قانون، رنگ و لعاب دهد. و این که دیگران، نمی‌توانند، به بهانه دین، توقع بخشودگی مجازات عیاشی و هرزگی خود را داشته باشند. در یک کلام، هیچ کس اجازه ندارد به بهانه وفاداری به پادشاه و فرمانبرداری از او، یا به بهانه دلسوزی و اخلاص در عبادت خداوند، چیزی را بر خود یا بر دیگران تحمیل نماید. (لاک، [۵۶-۵۵]: ۱۷، ۱۹۹۱).

برای درک ماهیت عبارت یاد شده باید به چارچوب (تاریخی - نظری) بحث لاک رجوع کنیم.

به طور کلی، در زمان لاک، پیوند عمیقی بین حکومت‌های اروپایی و کلیساهای مختلف برقرار بود و حتی پیوند دین و حکومت، محدود به مسیحیت هم نبود و در عثمانی (همسایه اروپایی‌ها) نیز پیوند بین حکومت و دین، نمود داشت. در چنین شرایطی حکومت‌های مختلف اروپایی، هر یک خود را، در وضعیت اتحاد با کلیسایی قرار داده بودند و برای اشاعه آن، اقدام می‌کردند. این وضعیت، برای تقویت مشروعیت حکومت‌ها نیز مورد توجه بود و به استحکام پیوند بیرون هر حکمران، کمک می‌کرد. در چنین شرایطی، به جز موارد خاصی مانند هلند آن روزگار، به طور طبیعی بیرون فرقه‌های اقلیت، در وضعیت مشکلی قرار داشتند. برای نمونه، در فرانسه به پروتستان‌ها ستم روا داشته می‌شد و در

انگلستان، کلیسای انگلیکان، پیروان سایر کلیساها را تحت فشار قرار می‌داد. بنابراین، اعمال تسامح نه تنها بدیهی نبود؛ بلکه مخالفانی در گستره نظری داشت.

یکی از کسانی که علیه تسامح نوشت، سمونل پارکر^{۱۵} بود. پارکر در رساله خود^{۱۶} ضرورت دین، برای حفظ نظم سیاسی را، مورد توجه قرار داد. او معتقد بود که یک دستی در گرایش دینی، برای حفظ ثبات سیاسی لازم است؛ زیرا با نبود آن، عنصر متحد کننده‌ای که بتواند بر منافع شخصی پیروان فائق آید وجود ندارد (چن، ۱۷۵-۱۷۴: ۱۹۹۸). توجه به این زمینه (تاریخی-نظری) است که معنای عبارت اخیر را روشن می‌کند. اگر چه، باید توجه کرد که دین، در عبارت قاعده‌گونه لاک، معنای کلی ندارد. برای روشن شدن موضوع، به بررسی ساختار نامه ادامه می‌دهیم. لاک پس از بیان قاعده کلی مورد نظر خود، به توضیح اجزاء آن می‌پردازد و از تعریف حکومت مدنی شروع می‌کند:

به نظر من، مشترک‌المنافع، اجتماعی از انسان‌ها است که فقط برای تأمین، حفظ و پیشبرد منافع مدنی تشکیل شده است. منافع مدنی را، زندگی، آزادی، سلامتی و آسایش تن، و تملک اشیاء خارجی، همچون پول، زمین، مسکن، اثاثیه و لوازم زندگی و امثال آن می‌دانم (لاک، [۵۶] ۱۷: ۱۹۹۱).
او در ادامه می‌گوید:

کل حوزه اقتدار فرمانروا، فقط به امور مدنی مربوط می‌شود و به هیچ روی، نمی‌تواند، به رستگاری ارواح همه گیر شود (لاک، [۵۷] ۱۷-۱۸: ۱۹۹۱).

لاک، سپس، به توضیح جزء دوم از قاعده کلی مورد نظر خود اقدام می‌کند و حالا خواننده انتظار دارد که او، به توضیح دین بپردازد؛ ولی لاک، به جای توضیح درباره دین، به بیان تعریف خود از «کلیسا» می‌پردازد:
حال بینیم کلیسا چیست؟ به نظر من، کلیسا اجتماع داوطلبانه افرادی است که به دلخواه خود، به هم می‌پیوندند تا به شیوه‌ای که به اعتقاد ایشان، در پیشگاه خداوند مقبول است و در سعادت ارواحشان مؤثر می‌افتد، به طور جمعی، به عبادت خداوند بپردازند. (لاک، [۶۱] ۲۰: ۱۹۹۱).

این نکته می‌رساند که به طوری کلی لاک، از ابتدا نیز منظورش دین، به طور کلی و در تمام ابعادش، نبوده است؛ بلکه به ماهیت کلیسا توجه داشته است. او بحث در خصوص کلیسا را، با تمرکز بر موضوع ماهیت قدرت کلیسا ادامه می‌دهد و می‌گوید: بیشترین قدرت رهبران کلیسایی آن است که می‌توانند عضو خطاکار را طرد کنند (لاک، [۶۶] ۲۲: ۱۹۹۱).

موضوع دیگری که در ادامه بحث مورد توجه لاک قرار می‌گیرد، دامنه تسامح است. در این جا نیز گستره بحث درباره کلیسا است و نتیجه مورد نظر او، این است که کلیسا، اجباری برای حفظ ارتباط با فرد خطاکار ندارد و می‌تواند، بدون خشونت و پایمال کردن منافع مدنی، فرد خطاکار را اخراج کند و او را، از مزایای غیرمدنی موجود در جامعه محروم کند (لاک، [۶۷] ۲۳: ۱۹۹۱). لاک تصریح می‌کند که عضویت حاکم مدنی در هر کلیسایی، هیچ قدرت ویژه‌ای به آن کلیسا در قبال سایر کلیساها نمی‌دهد و قدرت روحانیان کلیسا، محدود به قلمرو کلیسا است (لاک، [۷۳] ۲۶: ۱۹۹۱).

لاک، سپس از این امر سخن می‌گوید، پشتوانه‌ای وجود ندارد تا از طریق توسل به حاکم مدنی، بتوان، به سعادت نائل شد؛ زیرا حاکم نیز به اندازه هر فرد دیگر، خطاپذیر است (لاک، [۸۲] ۳۰: ۱۹۹۱) و حتی اگر حاکم، خود، ارائه دهنده مذهب حقیقی نباشد؛ بلکه تنها، مردم را، به کلیسای خاصی ارجاع دهد؛ باز هم تفاوتی حاصل نخواهد شد؛ چون کلیساها هم در امور مذهبی اختلاف نظر دارند و هر کلیسایی، خود را بر حق می‌داند و افزون بر این، کلیساها، از اتحاد با حکومت‌ها در انجام وظایف خود دچار آسیب می‌شوند؛ چون در موارد متعددی، مشاهده شده است که به نفع حکومت، از مواضع خود، عقب نشینی کرده‌اند (لاک، [۸۴] ۳۱: ۱۹۹۱).

لاک پس از آن، به بحث در زمینه آنچه در کلیساها مطرح است، می‌پردازد و از دو موضوع نام می‌برد: اعتقادات و مناسک عبادی (لاک، [۸۷] ۳۳: ۱۹۹۱). وی تصریح می‌کند که امور مباح، تحت نظر قانون حکومت است (لاک، [۸۸] ۳۳: ۱۹۹۱). ولی حکومت، می‌تواند، این امور را، به عنوان مناسک عبادی به مردم تحمیل کند (لاک، [۹۱] ۳۵: ۱۹۹۱). البته حکومت، می‌تواند، جلوی مناسکی را که به منافع مشترک مردم ضرر می‌رساند، بگیرد؛ لیکن هیچ توجیه دینی نباید در کار باشد:

قانونی که در این زمینه [وضع می‌شود]، مربوط به مذهب نیست؛ بلکه ناظر به یک امر سیاسی است... بدین ترتیب، تفاوتی را که بین کلیسا و حکومت وجود دارد، می‌بینیم (لاک، [۹۴] ۳۷: ۱۹۹۱).

لاک آنگاه در حالی که به ظاهر، هنوز از صورت ظاهری عبادت بحث می‌کند، به وجه اعتقادی کلیسا می‌پردازد و در عمل، از اینجاست که او بدون آن که تصریح کند، به مرحله دوم نامه وارد می‌شود و مسأله تسامح را، از صورت اولیه آن - تسامح متقابل مسیحیان - خارج می‌کند و به تسامح نسبت به سایر ادیان و کفار می‌کشاند:

ممکن است، گفته شود اگر فرقه‌ای [کلیسایی] کافر باشد، چه خواهد شد؟ آیا فرمانروا باید نسبت به آن نیز تسامح به خرج دهد؟ در پاسخ، سؤال می‌کنم، برای سرکوب فرقه کافر، چه قدرتی می‌توان به حاکم داد که این قدرت، در زمان و مکان دیگر، برای نابودی فرقه‌ای بر حق به کار نرود؟ (لاک، [۹۵] ۳۷: ۱۹۹۱).

عبارات بعدی لاک، لحن کلی او در ابتدای نامه را، به یاد می‌آورد:

باید به خاطر داشت که قدرت مدنی در همه جا یکسان است و دین هر حکمرانی، از نظر خود او درست است. بنابراین، اگر در امور معنوی، چنین قدرتی [یعنی قدرت سرکوب فرقه کافر] به حاکم مدنی داده شود، برای نمونه، همان طور که در زَنو چنین شد، او می‌تواند با توسل به زور و خونریزی، مذهبی را که در کشورش به عنوان کفر شناخته شده است، ریشه کن کند و بر همین قاعده، فرمانروای دیگر، در کشوری همسایه، می‌تواند مذهب اصلاح شده را [سرکوب کند]. قدرت مدنی، بر اساس خواست فرمانروا، یا می‌تواند همه چیز را در دین تغییر دهد یا هیچ تغییری ندهد. اگر برای یک بار اجازه داده شود که چیزی از طریق قانون و مجازات در دین، باب شود، دیگر نمی‌توان هیچ مرزی برای آن قائل شد؛ ولی به همین نحو، تغییر همه چیز، بر اساس معیار حقیقتی که فرمانروا تشخیص می‌دهد، قانونی [و مجاز] خواهد بود. هیچ انسانی، به هیچ وجه، نمی‌بایست به دلیل تعلق دینی خود، از بهره‌های دنیوی‌اش، محروم گردد. حتی آمریکایی‌ها که از پیروان حاکم مسیحی هستند، به دلیل آن که اعتقاد و عبادت ما را قبول ندارند، نمی‌بایست از لحاظ جانی و مالی آزار ببینند (لاک، [۹۵-۹۶] ۳۷-۳۸: ۱۹۹۱).

و نیز:

هیچ یک از حقوق مدنی را، به علت مسائل مذهبی، نمی‌توان، در یک جا بیش از جاهای دیگر تغییر داد یا نقض نمود؛ ولی برخی معتقدند، کفر، گناه است؛ پس نمی‌بایست، در مورد آن تسامح روا داشت. اگر سخن آنان به این معنی است که می‌بایست از کفر اجتناب کرد، این دریافت صحیح است؛ اما از این سخن چنین بر نمی‌آید که چون [کفر] گناه است؛ بنابراین، می‌بایست توسط حاکم مجازات شود (لاک، [۹۷] ۳۸: ۱۹۹۱).

لاک سپس، به بحث در زمینه اصول نظری ایمان می‌پردازد و مدعی می‌شود که:

چون «باور این که این یا آن [عقیده] صادق است، تابع اراده ما نیست»؛ باید از تحمیل آن توسط قانون مدنی اجتناب کرد (لاک، [۱۰۳] ۴۱: ۱۹۹۱).

فرمانروا، نباید سخنرانی‌های مذهبی را ممنوع کند یا مانع بیان عقاید نظری در هیچ کلیسایی [فرقه‌ای مسیحی] شود؛ زیرا این امور، به هیچ وجه مربوط به حقوق مدنی بیروان نیست (همان).
 به نظر می‌رسد که لاک به بخش‌های دیگری از اندیشه خود، می‌پردازد که برابر آن، هیچ یک از بخش‌های اعتقادی یا عملی دین، آن درجه از اهمیت را ندارد که موجب برتری یک دین بر دین دیگری شود. به عبارت دیگر اگر کلیسا یا دین، از دو بخش اعتقاد و عمل تشکیل شود؛ با نبود اهمیت خاص هر یک از دو بخش و لزوم جدایی آن‌ها، در نزد لاک، چاره‌ای برای ما نمی‌ماند جز این که نتیجه بگیریم که عبارت اولیه لاک، در نامه، دارای همان کلیتی است که در ابتدا از آن، انتظار می‌رفته است؛ اما در واقع، چنین نیست. ادیان شناخته شده در زمان لاک، صرف نظر از مناسک یا مجموعه نظام اعتقادی، دارای یک هسته خداابوری هستند که عبادت و اعتقاد در پیوند با آن معنا دارد و لاک، حضور این هسته مرکزی را، در چارچوب حیات مدنی ضروری می‌داند و این نکته در بحث لاک، در زمینه افراد، گروه‌ها، شاخه‌ها و کلیساهایی که نباید برخورداری از تسامح شوند، آشکار می‌شود. نمونه‌های نبود تسامح عبارتند از:

۱. ۵. کسانی که به بهانه دین، با هر قدرتی که وابسته به فرقه دینی آنان نیست، مبارزه می‌کنند (لاک، [۱۱۲]: ۴۶: ۱۹۹۱).

۲. ۵. افرادی که عمل به تسامح در امور دین را، وظیفه خود نمی‌دانند و به دیگران، نمی‌آموزند (همان).
 ۳. ۵. کلیسایی که بر مبنایی شکل گرفته است که هر کس به عضویت آن در آید، خود به خود، در خدمت و حمایت پادشاه دیگر قرار می‌گیرد که به معنی استقرار قدرت خارجی در سرزمین خودی است (لاک، [۱۱۳]: ۴۶: ۱۹۹۱).

۴. ۵. منکران وجود خدا، که نمی‌توانند به وعده‌ها، میثاق‌ها و سوگندها پایبند باشند؛
 منکران وجود خدا، به هیچ روی، نباید مورد تسامح قرار گیرند؛ وعده‌ها، میثاق‌ها و سوگندها که پیوند دهنده جامعه انسانی هستند، هیچ نفوذی بر شخص بی دین، نمی‌توانند، داشته باشند (لاک، [۱۱۴]: ۴۷: ۱۹۹۱).
 همین سخن آخر است که پشتوانه دریافت پایانی ما است. افزون بر این، خداابوری نهاده شده در ادیان، زیر بنای اخلاق است که افزون بر پیوند آن با افراد، در پیوند با حوزه مدنی است و این مطلب، در عبارات زیر از لاک آشکار است:
 یک زندگی خوب که دین و تقوای واقعی، بخش عمده‌ای از آن را تشکیل می‌دهد، در عین حال، با حکومت مدنی ارتباط دارد. در یک زندگی خوب هم امنیت ارواح انسان‌ها و هم امنیت جامعه، تدارک می‌شود؛ بنابراین، اعمال اخلاقی از سویی به قلمرو داور درون و از سوی دیگر به قلمرو داور بیرون مربوط می‌شود. هم به حاکم مدنی مربوط است و هم به حاکم درونی؛ یعنی هم به حاکم مدنی مربوط است و هم به وجدان. (لاک، [۱۰۴]: ۴۲: ۱۹۹۱).

در این جا یاد کرد از یک نکته ضروری است و آن اینست که اگر چه ما، در مقام نتیجه‌گیری از نوشته لاک، به نبود برتری یک دین بر دیگری رسیدیم؛ لیکن در اصل چنین نیست و لاک، دست کم به ظاهر، مسیحیت را بر سایر ادیان ترجیح می‌داد؛ اگر چه، این امر، هیچ گونه سستی در دریافت ما ایجاد نمی‌کند؛ زیرا اهمیت مسیحیت در نزد لاک، مربوط به مناسک یا نظام اعتقادی کلیساهای مختلف آن نیست؛ بلکه مربوط به آن چیزی است که نزد مسیحیان به احیاء^{۱۷} عیسی مسیح پس از تصلیب معروف است. لاک ارزش خاصی برای این موضوع قائل بود؛ زیرا که در تفکر اخلاقی او، عنصر مهمی تلقی می‌شد.^{۱۸}

۶. نتیجه‌گیری

ما با طرح این پرسش، سخن را شروع کردیم که آیا نظریه جدایی کلیسا و حکومت (دین و حکومت) نزد لاک، همان مفهومی را دارد که امروزه نزد بیشتر لیبرال‌ها رایج است و با این قید که در مقام پاسخگویی به این پرسش خود

را، به نامه اول لاک در زمینه تسامح محدود کنیم، این فرضیه را مطرح کردیم که چنین نیست و برخلاف تلقی رایج در زمینه معنای این اصطلاح، نزد لیبرال‌های معاصر، لاک به تفکیک کامل دین از حکومت معتقد نبود.

برای اثبات فرضیه خود، پس از مروری بر استدلال‌های لاک، در زمینه تسامح و چگونگی ربط با آن نظریه تفکیک کلیسا و حکومت، به تشریح ساختار نامه پرداختیم و نشان دادیم که لاک، در این اثر، در دو مرحله استدلال می‌کند. در مرحله اول، او اصطلاحات کلیسا و دین را همدیگر و به جای یکدیگر به کار می‌برد؛ پس تلقی کلی از اصطلاح دین، ندارد. در مرحله دوم (در حوزه اعتقادی کلیساها و ادیان) گرچه لحن او، کلیت می‌یابد؛ لیکن او ضرورت اعتقاد به خدا را که هسته مرکزی ادیان متعارف عمده در زمان لاک و ما تلقی می‌شود، در حوزه مدنی (سیاسی) حفظ می‌کند و بدین ترتیب، از مفهوم جدایی تفکیک کلیسا و دولت، در نزد لیبرال‌های معاصر منفک می‌شود.

باید توجه داشت که بر اساس نامه، دین مورد نظر لاک، بسیار لاک است و در عین حال، پایه فردی دارد و از طریق فرد است که بر حوزه حیات جمعی، تأثیر می‌گذارد؛ البته در زمان لاک، چارچوب حوزه عمومی، هنوز دینی بود و این وضع مستقل از پایه فردی مورد نظر لاک (در نامه) بود؛ لیکن به تدریج روند حرکت جوامع اروپایی، به سمت تخلیل بردن وجه دینی حوزه عمومی قرار گرفت و لیبرال‌های بعدی، همان عنصر تأثیر دین بر حوزه عمومی از طریق افراد را، در مقام تحلیل نظری مردود دانستند.

یادداشت‌ها

1. Separation of church and state

۲. در زمینه توضیح تفصیلی اصطلاح «جدایی کلیسا و دولت» و مفهوم «بی‌طرفی لیبرال»، رجوع شود به: آودی، فصل ۲: ۲۰۰۰. جهت آگاهی از یک نوع تقسیم بندی درباره معانی متعدد اصطلاح «جدایی کلیسا و دولت» رجوع شود به: وبر، ۱۹۹۸: ۶۸۴. همچنین در زمینه مفهوم بی‌طرفی لیبرال و رابطه آن با انواع مفهوم خیر، رجوع شود به: لارمور، ۱۲۵: ۱۹۹۶.

3. Neutrality

۴. آن خیری که هر فردی آزاد است تا به طور شخصی، به دنبال برخورداری آن باشد، از نظر جان رالز، خیر غیرسیاسی است و منبعث از آموزه‌های جامع فلسفی، دینی و اخلاقی است و رالز آن را، از نظریه خیر سیاسی متمایز می‌داند (رالز، ۲۰۳: ۱۹۹۳). در این زمینه، همچنین رجوع شود به: مولهال و سویفت، (۲۵۶-۲۵۴: ۲۰۰۱).

۵. در زمینه مفهوم بی‌طرفی لیبرال و تقسیم بندی حوزه‌های عمومی و خصوصی، رجوع شود به: لارمور، ۴۵ و ۴۲: ۱۹۹۲.

6. A Letter concerning toleration

7. Theistic Liberalism

8. Commonwealth

9. Strict (or absolute) separation

10. Institutional separation

۱۱. اولین نامه لاک درباره تسامح (خطاب به یکی از دوستانش) در سال ۱۶۸۹، به زبان لاتین منتشر شد و ترجمه انگلیسی آن، به قلم ویلیام پاپل (William Popple) نیز در همان سال انتشار یافت. این ترجمه، به دلیل آن که مورد ملاحظه و تأیید تلویحی لاک قرار گرفته است (هورتون و منداس، ۱۰: ۱۹۹۱) دارای اهمیت است و نسخه تصحیح شده آن، توسط جان هورتون و سوزان منداس مبنای استناد در این مقاله است. برای سهولت خوانندگان فارسی زبان در یافتن جایگاه نقل قولهایی که از این نامه در مقاله ارائه شده است، در کنار استناد به متن انگلیسی، به متن ترجمه شده فارسی نیز ارجاع می‌شود، لیکن باید توجه داشت که در این مقاله لزوماً به ترجمه منتشر شده فارسی وفادار نبوده‌ایم. در ضمن، در متن ترجمه منتشر شده فارسی، مقدمه کوتاه پاپل سهوی به لاک نسبت داده شده است که صحیح نیست.

۱۲. در لغت نامه دهخدا، واژه‌های تسامح و تساهل، به صورت مترادف با یکدیگر و نیز به معنی آسان گرفتن معرفی شده‌اند؛ لیکن برای واژه تسامح، معانی دیگری از قبیل: اغماض و چشم پوشی و برای واژه سماحت، معانی جوانمردی، اغماض کردن، نیک اندیشی و سخاوت کردن ارائه شده است. ما می‌توانیم تسامح را به روش مصدر تفاعل، در زبان عربی، به مفهوم سماحت متقابل به کار ببریم. در فرهنگ فارسی معین، تسامح به معنی مدارا کردن نیز مطرح شده است.

۱۳. پیرو انتشار نامه اول، یکی از معاصران لاک، به نام جوناس پروست (Jonas Proast)، نقدی بر آن منتشر کرد که منجر به نگارش نامه دوم توسط لاک شد. ادامه مباحثات (لاک - پروست) به نوشتن نامه‌های سوم و چهارم نیز انجامید؛ در واقع، محتوای آن‌ها، بسط همان اندیشه‌های مطرح شده، در نامه اول است و پیرو روش بهره‌گیری از منبع، در این مقاله، از پرداختن به آنها، خودداری می‌کنیم.

۱۴. برای بحث تفصیلی در زمینه این استدلال، رجوع شود به: تاکنس، ۲۰۰۲.

15. Samuel Parker

16. A Discourse on the Ecclesiastical Polity

17. Resurrection

۱۸. رجوع شود به اثر مهم لاک با عنوان: *The Reasonableness of Christianity* (1695).

منابع

الف. فارسی

سادا ژاندرون، ژ. (۱۳۷۸). *تساهل در تاریخ اندیشه غرب*، ترجمه عباس باقری، تهران: نشرنی.

لاک، ج. (۱۳۷۷). *نامه‌ای در باب تساهل*، ترجمه شیرزاد گلشاهی کریم، تهران: نشرنی.

ب. انگلیسی

Audi, R. (2000). **Religious Commitment and Secular Reason**, New York: Cambridge University Press.

Chen, S. (1998). *Locke's Political Arguments for Toleration*, **History of Political Thought**, XIX, 2.

Dworetz, S. M. (1994). **The Unvarnished Doctrine: Locke, Liberalism, and the American Revolution**, Durham: Duke University Press.

Horton, J. & Mendus, S. (1991). *Locke and Toleration*, In J. Horton & S. Mendus (Eds.). **John Locke: 'A Letter Concerning Toleration' In Focus**, London: Routledge.

Larmore, C. (1992). **Patterns of Moral Complexity**, New York: Cambridge University Press.

Larmore, C. (1996). **The Morals of Modernity**, New York: Cambridge University Press.

Locke, J. (1991 [1689]), *A Letter Concerning Toleration*, In J. Horton & S. Mendus (Eds.). **John Locke: 'A Letter Concerning Toleration' In Focus**, London: Routledge.

Locke, J. (1997 [1692]). *A Third Letter for Toleration: In The Works of John Locke*, Vol. 5, London: Routledge.

- Locke, J.(2002 [1695]). The Reasonableness of Christianity, In V. Nuovo (Ed.). **J. Locke, Writings on Religion**, Oxford: Clarendon Press.
- McCabe, D. (1997). *John Locke and the Argument Against Strict Separation*, **The Review of Politics**, 59: 233-258.
- Mulhall, S. & Swift, A. (2001). **Liberals and Communitarians**, 2nd Ed. Oxford: Blackwell.
- Rawls, J. (1993). **Political Liberalism**, New York: Columbia University Press.
- Rawls, J.(1999). **Collected Papers**, Boston: Harvard University Press.
- Tuckness, A. (2000). *Legislation and Non-neutral Principles: A Lockean Approach*, **The Journal of Political Philosophy**, 8, 3: 363-378.
- Tuckness, A. (2002). *Rethinking the Intolerant Locke*, **American Journal of Political Science**, 46, 2: 288-298.
- Weber, P.J. (1998). *Separation of Church and State: A Potent, Dynamic Idea in Political Theory*, In R. Wuthnow (Ed.). **The Encyclopedia of Politics and Religion**, Vol. 2, London: Routledge.
- Wolfson, A. (1997). *Toleration and Relativism: The Locke-Proast Exchange*, **The Review of Politics**, 59: 213-231.